



فیله از: مجید مجیدی

پدر



فیله از: عیوب الحسن پژویی

دکل



فیله از: محسن حسنه نسب

آخرین مرحله



بازیگری در کلام بازیگران آتنونی کوین

ترجمه: علی حسین قاسمی
در تئاتر آدم پرای تماشاجی بازی می‌کند؛ در فیلم، تماشاجی ات کارگرگان است و اگر او راضی بشود، احساس می‌کنی که کارت را گردادی. در تئاتر هر شب با یک جمعیت تازه رویه رویی. احساسی که از قبول شدن نزد آنها به بازیگر دست می‌دهد او را همتویزیم می‌کند. پیوسته باید حواس جمع باشد. گاهی می‌بینی خنده‌ای که می‌کنند نایجاست و باید توی دهستان بازیگر کارکشنه کارش را جدی می‌گیرد و کلی با خودش سروکله می‌زند تا سرانجام بتواند حقیقت را بفهمد و بگوید. بازیگر بعد از اجرا حال خوش دارد، اما بازیگر ورزیده حس می‌کند که تنها وظیفه‌اش یافتن حقیقت است، هر چه که باشد. عده‌ای از بازیگران می‌گویند: «من چقدر شیوه این نقش؟» و عده‌ای دیگر می‌گویند: «من چقدر شیوه این نقش نیستم؟» من همیشه می‌کوشم خود را در نقش بینم. آدم هر شب برای رفت بر روی صحنه نسیروی محركه‌ی خاصی برای خودش ابداع می‌کند. الیور (Laurence Olivier) یک بازیگر از خود گذشته است و استانداردهایش بسیار بالاست. او نمونه‌ی نظم است. اما من مجبورم به شیوه‌ای متفاوت با شیوه‌ی او کار کنم. او حقیقت را بیرون صحنه می‌باید و آن را در اختیار می‌گیرد، من می‌کوشم حقیقت را بر روی صحنه بیابم. من در جستجوی حقیقت‌ام، او آن را یافته است... شیوه‌ترین چیز به بازیگری گذاش بازی پا مشت زنی است. سواله این است که خودت را برای ضربات طرف دیگر آماده کنی. چنان مشغول آماده‌سازی خودت می‌شوی که فکر کردن به هر چیز دیگر مشکل می‌شود. تصورانت، حرکات را تعیین می‌کند. این هم یک شیوه‌ی زندگی است - و در تمام دنیا هم وضع همین طور است. بازیگر یک هنرمند است، که یکسره، به تشریح زندگی می‌پردازد.
او یک آفریننده واقعی است، هیچ کس به اندازه‌ی بازیگر برای خلاقیت آزادی عمل ندارد. من می‌توانم همه‌ی تصویرهایی را که می‌خواهم، با آزادی کامل، عینت بیخشم، و کلمات، تا وقتی بر زبان نیاورده‌ام مگر چیستند؟ پس از آنکه روی صحنه بروم هیجان شگرف دانستن را تجربه می‌کنم، دانستن این که شنق، نفرت، و خشم را احساس خواهم کرد، و آنها را به تماشاجی منتقل خواهم کرد. اکنون هدف من روشن است. آن چه می‌خواهم بکم آفریدن است، گفتن آن چیزی است که باید بگویم.